معانی فعلیّت حکم

- معانی فعلیّت حکم
- فعلیّت در اصطلاح آخوند:
- معانی دیگر
- تطبیق دو معنای فعلیّت

معانی فعلیّت حکم

[1]کلمه فعلیّت خیلی زیاد کاربرد دارد، لفظ خوبی است؛ اما از بس لفظ خوبی بوده در حوزه‌ها و مقام‌های مختلفی، به کار گرفته شده است.

---

[1] متن پیش رو، تنظیم مطالب افاده شده در جلسات درس خارج فقه به تاریخ ۴/ ۱۰/ ۱۳۹۵ و ۱۱/ ۷/ ۱۴۰۱ و ۱۲/ ۷/ ۱۴۰۱می‌باشد.

فعلیّت در اصطلاح آخوند:

ابلاغ حکم

لذا در کفایه یک فعلیّت در مراتب حکم داشتیم که به معنای ابلاغ حکم بود و تنجز به معنای وصول حکم به مکلف بود[1]. این یک نوع اصطلاح بود.

به عبارت دیگر وقتی مَلَک وحی به پیامبر می‌فرماید، فی الجمله ظهوری در بین مکلّفین پیدا می‌کند؛ یعنی حکم از انشاء و عالم ثبوت، به عالم اثبات و فعلیّت آمده است. تنجز هم به معنای این است که حکم بعد از ابلاغ به گوش مکلّف خاص یا عموم مکلفین برسد؛ یعنی شأنیّت حصول علم برای مکلّفین که مَلَک وحی و نبی در هر شریعتی، به مکلفین ابلاغ می‌کنند. ما با این اصطلاح کار نداریم.

---

[1] فاعلم ان الحكم بعد ما لم يكن شيئا مذكورا يكون له مراتب من الوجود:

(أولها) ان يكون له شأنه من دون ان يكون بالفعل بموجود أصلا.

(ثانيها) ان يكون له وجود إنشاء، من دون ان يكون له بعث و زجر و ترخيص فعلا.

(ثالثها) **ان يكون له ذلك مع كونه كذلك فعلا**، من دون ان يكون منجزا بحيث يعاقب عليه.

(رابعها) ان يكون له ذلك كالسابقة مع تنجزه فعلا،

و ذلك لوضوح إمكان اجتماع المقتضى لإنشائه و جعله مع وجود مانع أو شرط، كما لا يبعد ان يكون كذلك قبل بعثته صلى الله عليه و آله،

و اجتماع العلة التامة له مع وجود المانع من ان ينقدح في نفسه البعث أو الزجر، لعدم استعداد الأنام لذلك، كما في صدر الإسلام بالنسبة إلى غالب الأحكام؛

و لا يخفى ان التضاد بين الأحكام انما هو فيما إذا صارت فعلية و وصلت إلى المرتبة الثالثة، و لا تضاد بينها في المرتبة الأولى و الثانية، بمعنى انه لا يزاحم إنشاء الإيجاب لاحقا بإنشاء التحريم سابقا أو في زمان واحد بسببين، كالكتابة و اللفظ أو الإشارة(درر الفوائد في الحاشية على الفرائد ؛ الحاشيةالجديدة ؛ ص٧٠-٧١)

حيث إنه مع المصلحة أو المفسدة الملزمتين في فعل و إن لم يحدث بسببها إرادة أو كراهة في المبدإ الأعلى إلا أنه **إذا أوحى بالحكم الناشئ من قبل تلك المصلحة أو المفسدة إلى النبي أو ألهم به الولي فلا محالة ينقدح في نفسه الشريفة بسببهما الإرادة أو الكراهة** الموجبة للإنشاء بعثا أو زجرا بخلاف ما ليس هناك مصلحة أو مفسدة في المتعلق بل إنما كانت في نفس إنشاء الأمر به طريقيا....

ع بط) لوصألا ةيافك ا)ةيولوا وأ ةيوبنلا سفنلا في زجرلا وأ ثعبلا بجوي امإ نمإ هيلع فعلي هنوك و...
(٢٧٨-٢٧٧ص ؛ (تيبلا لآ

معانی دیگر

۱.تحقّق موضوع

اصطلاح دیگری که کلمه فعلیّت دارد – که این اصطلاح خیلی مرسوم است -این است که هر حکم انشائی در عالم ثبوت، یک موضوعی دارد. یعنی مُنشئ حکم، مجموعه اموری را در نظر گرفته و حکم را برای آن آورده است. آن چیزهایی که در عالم انشاء جزء موضوع است وقتی در خارج، فرد پیدا کرد و محقّق شد، حکم بالفعل می‌شود. لذا به یک بیانی موضوع، علت حکم است. به عبارت دیگر، موضوع انشائی وقتی در خارج موجود می‌شود، وجود خارجی آن موضوع در عالم انشاء حکم، سبب می‌شود حکم هم بالفعل شود. پس به این معنا موضوع، علت حکم است و حکم به فعلیّت رسیده است[1].

۲. بعث فعلی

اصطلاح دیگر که الآن مرحله بعدی است. مورد خطاب قرار گرفتن به معنای بعث فعلی است یعنی دست مولی بر گُردن ما می‌آید و می‌گوید زود باش برو، این را بعث فعلی می‌گوییم. حکم بالفعل یعنی دست مولی پشت گردن مکلف است و او را تشریعاً هُل می دهد که برو انجام بده.

اما اگر جاهل باشد، مولی می‌تواند او را هُل دهد یا نه؟ [2]

حکم فعلی؛ حکم فعّال

علم به موضوع که بر آن حکم متفرع می‌شود، حکم را به فعلیت می‌آورد.آیا این یعنی قبلش بالفعل نبود یا قبل از علم او به موضوع، موضوع نفس الامری هم بالفعل بود و فقط او نمی‌دانست؟ یعنی منجّز نبود. این کدام یک از آن‌ها است؟ نمی‌دانم قبلاً این واژه را گفته‌ام یا نه [3]. من عرض کردم می‌گوییم حکم بالفعل و حکم فعّال.

حکمی که موضوع آن محقق است بالفعل است ولو ما آن موضوع را ندانیم. پس اگر درواقع، ماه مبارک است ولو ما نمی‌دانیم، درواقع وجوب صوم، بالفعل است. چرا بالفعل است؟ به‌خاطر این‌که مقصود ما از فعلیت، انطباق قهری است. یعنی در عالم انشا می‌گویند که روزه ماه مبارک واجب است. حالا ماه مبارک هست. انطباق روز ماه مبارک و بالفعل شدن آن به‌معنای انطباق قهری در اینجا هست. چه مشکلی داریم در این‌که وجوب بالفعل باشد؟!

بله می‌گوییم نمی‌داند. لذا می‌گوییم وجوب بالفعل هست اما فعال نیست؛ یعنی محرّکیت بالفعل نمی‌تواند داشته باشد.

پس کلمه فعلیّت با این ظرافتی که دارد و غالبا هم مقابل آن انشاء فعلیّت صاحب کفایه به کار می‌رود، دو نوع است؛ بالدقة لفظ مشترکی است که در دو معنا به کار می‌رود:

۱.یکی می‌گوییم فعلیّت حکم، یعنی موضوع ثبوتی، مصداق پیدا کرد، می‌خواهد جاهل باشد یا نباشد اما حکم بالفعل شده است؛ «اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل» یعنی با این که جاهل

است اما وجوب صلاة برای او بالفعل است؛ یعنی موضوع ثبوتی بالفعل است.

۲.اما در جایی که مورد خطاب-ایّها- قرار گرفته و بعث فعلی شده- دست مولی پشت گردهاش قرار گرفته است که ایالّ برو- در مورد جاهل فعلیّت ندارد. بنابراین به نظرم این دو فعلیّت را -که نزدیک هم هستند و معمولاً با هم ذکر میشوند- در فضای دقیق باید از هم جدا کنیم...

---

[1] حین حکمت الشریعة بوجوب الحج علی المستطیع و جاء قوله تعالی: «و لله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» أصبح الحج من الواجبات فی الاسلام و أصبح وجوبه حکما ثابتا فی الشریعة. و لکن إذا افترضنا أن المسلمین وقتئذ لم یکن فیهم شخص مستطیع تتوفر فیه خصائص الاستطاعة شرعا فلا یتوجه وجوب الحج إلی أی فرد من أفراد المسلمین لأنهم لیسوا مستطیعین، و الحج إنما یجب علی المستطیع، أی إن وجوب الحج لا یثبت فی هذه الحالة لأی فرد بالرغم من کونه حکما ثابتا فی الشریعة، فإذا أصبح أحد الأفراد مستطیعا اتجه الوجوب نحوه، و أصبح ثابتا بالنسبة إلیه.

و علی هذا الضوء نلاحظ أن للحکم ثبوتین: أحدهما ثبوت الحکم فی الشریعة. و الآخر ثبوته بالنسبة إلی هذا الفرد أو ذاک.

فحین حکم الاسلام بوجوب الحج علی المستطیع فی الآیة الکریمة ثبت هذا الحکم فی الشریعة و لو لم یکن یوجد مستطیع وقتئذ إطلاقا بمعنی أن شخصا لو سأل فی ذلک الوقت ما هی أحکام الشریعة؟

نذکر من بینها وجوب الحج علی المستطیع، سواء کان فی المسلمین مستطیع فعلا أو لا، و بعد أن یصبح هذا الفرد أو ذاک مستطیعا یثبت الوجوب علیه.

و نعرف علی هذا الأساس أن الحکم بوجوب الحج علی المستطیع لا یتوقف ثبوته فی الشریعة بوصفه حکما شرعیا إلا علی تشریعه، و جعله من قبل الله تعالی سواء کانت الاستطاعة متوفرة فی المسلمین فعلا أو لا.

و أما ثبوت وجوب الحج علی هذا المکلف أو ذاک، فیتوقف إضافة إلی تشریع الله للحکم و جعله له، علی توفر خصائص الاستطاعة فی المکلف. و الثبوت الأول للحکم- أی ثبوته فی الشریعة- یسمی بالجعل «جعل الحکم». و الثبوت الثانی للحکم- أی ثبوته علی هذا المکلف بالذات أو ذاک- یسمی بالفعلیة «فعلیة الحکم» أو المجعول، فجعل الحکم معناه تشریعه من قبل الله، و فعلیة الحکم معناها ثبوته فعلا لهذا المکلف أو ذاک.

موضوع الحکم:

و موضوع الحکم مصطلح أصولی نرید به مجموع الأشیاء التی تتوقف علیها فعلیة الحکم و المجعول بمعناها الذی شرحناه، ففی مثال وجوب الحج یکون وجود المکلف المستطیع موضوعا لهذا الوجوب، لأن فعلیة هذا الوجوب تتوقف علی وجود مکلف مستطیع.

و مثال آخر: حکمت الشریعة بوجوب الصوم علی کل مکلف غیر مسافر و لا مریض إذا هل علیه هلال شهر رمضان، و هذا الحکم یتوقف ثبوته الأول علی جعله شرعا، و یتوقف ثبوته الثانی- أی فعلیته- علی وجود موضوعه، أی وجود مکلف غیر مسافر و لا مریض و هل علیه هلال شهر رمضان، فالمکلف و عدم السفر و عدم المرض و هلال شهر رمضان هی العناصر التی تکون الموضوع الکامل للحکم بوجوب الصوم. و إذا عرفنا معنی موضوع الحکم، استطعنا أن ندرک أن العلاقة بین الحکم و الموضوع تشابه بعض الاعتبارات العلاقة بین المسبب و سببه کالحرارة و النار، فکما أن

المسبب يتوقف على سببه كذلك الحكم يتوقف على موضوعه، لأنه يستمد فعليته من وجود الموضوع، و هذا معنى العبارة الأصولية القائلة: «إن فعلية الحكم تتوقف على فعلية موضوعه» أي إن وجود الحكم فعلا يتوقف على وجود موضوعه فعلا.(دروس في علم الأصول (طبع انتشارات اسلامي) ؛ ج1 ؛ ص۱۱۹-۱۲۲)

[2] در تمامی این اصطلاحات کلمه ی فعلیّت در معنای خودش به کار رفته است و هیچ کدام از این تعابیر،مجازی نیست. لکن چون متعلق فعلیّت در موارد بالا متفاوت است، معانی مختلف می شود که فعلیّة کل شیئ بحسبه. شاید بتوان گفت فعلیّت در اصطلاح آخوند، فعلیّة الانشاء است، در معنای دوم فعلیّة الموضوع بما له من الاجزاء و الشرائط است و در معنای سوم،فعلیّة البعث و الزجر است

[3] این فقره و خصوص اصطلاح«حکم فعّال» در آن، در جلسه فقه به تاریخ ۱۱/ ۷/ ۱۴۰۱ افاده شده است.

تطبیق دو معنای فعلیّت

۱.جهل به حکم

مولی می‌فرماید «انقذ الغریق»؛ غریق را نجات دهید. وقتی مکلفی که می‌تواند غریق را نجات دهد، غریقی را دید چون در خارج هم غریق هست و هم شخصی که می‌تواند او را نجات بدهد هست، موضوع ثبوتی ای که مولی در نظر گرفته، محقق شده است. اما اگر به وجود غریق علم نداشته باشد، می‌گویید موضوع آمده ولی منجّز نیست. زیرا نمی‌تواند حکم را دائر مدار علم به آن کرد ای علم را جزء الموضوع قرار داد. مثلا بگویید: انقاذ را به شرطی که بدانی واجب است، واجب کردم. پس موضوع قهراً و تکویناً موجود می‌شود و به دی و وضع شارع نیست. به عبارت دیگر وقتی موضوعِ ثبوتی، مصادق پیدا می‌کند، انطباق آن بر مصادق خارجی، قهری است. تنظیم و وضع موضوعِ ثبوتی به دست مقنّن و مُنشئ است اما وقتی مصادق و مقصود آن موضوع محقق شد، دیگر انطباقش بر مصادیق به دست شارع نیست. بنابراین اگر صرفِ تحقق موضوع را فعلیّت بگیریم، یعنی موضوع ثبوتی در خارج مصادق پیدا کرده است مانند وجود مکلف دارای شرایط و غریق؛ این معنای اول فعلیّت.

اما نسبت به شخصی که جاهل به وجود غریق است، مصلحت ملزمه بالفعل شده است، اما آیا در تحلیل می‌توانیم بگوییم علاوه بر اینکه مصادق بالفعل شده، خطاب و بعث هم بالفعل شده است؟! آیا دست مولی بر گرده او قرار گرفته و او را هُل می‌دهد؟! نمی‌توانیم این حرف را بزنیم زیرا لغو است. لذا علم را شرطِ تنجّز می‌دانیم. یعنی موضوع با این که بالفعل شده و مولی هم نمی‌تواند فعلیّت آن را شرط قرار دهد، ولی علم شرط است. ظاهر علم این است که شرط تنجز است و شرطی غیر شرعی است.

۲.تزاحم

آن چه مشهور علما در تزاحم می‌گویند که حکم بالفعل نیست آیا این گونه است؟ دو نفر در حال غرق شدن هستند، و فرض این است که نجات دهنده عالم به آن دو است و تنها می‌تواند یک نفر از آنها را نجات دهد. در اینجا دو مصادق از «انقِذ» محقق شده است و دو فرد با یکدیگر تزاحم کردند؛ سؤال این است که در اینجا دست مولی بر گرده این شخص قرار می‌گیرد که هر دو را نجات بدهد؟ دو فرد از «انقِذ» بالفعل و محقق شده است، اما حکم آن دو تزاحم کرده اند. یعنی دو حکم به گونه‌ای بالفعل شده‌اند که مکلف قدرت بر امتثال هر دو را ندارد.

در اینجا گمان نمی‌کنم احدی شک کند که هر دو حکم به معنای اول، بالفعل -تحقق موضوع در خارج- هستند[1]. زیرا کلمه تزاحم یعنی همین.کلمه تزاحم، یعنی موضوع دو حکم محقق شده است. اگر بالفعل نبود و محقّق نبود، اصلاً تزاحم معنا نداشت.

پس معنای این کلام علما که می‌گویند در تزاحم دو امر بالفعل نیست[2]، غیر از فعلیّت موضوع است. چون شرط تحقق تزاحم، فعلیّت حکم است. یعنی موضوع محقق شده باشد. بنابراین این فعلیّت، رتبه‌ای سابق بر تزاحم دارد.

۳۰.نماز

وقتی موضوع محقق شود، امر بالفعل است. وقتی که امر بالفعل است آن وقت شرط الوجوب را سرو سامان بدهید.

در مرحله دوم از فعلیت و بعث فعلی، مولا می‌گوید حالا دیگر نمازت را بخوان؛ مثلاً اوّل زوال، وجوب نماز ظهر به معنای اوّل فعلی شده است، اما اگر وضو ندارد،خطاب «کبّر للظهر» فعلی- به‌معنای دوم – نشده است و نمی‌توانند اللهاکبر بگوید. بلکه ابتدا خطاب ِ «وضو بگیر» در حق او فعلی است. منافاتی ندارد در عین فعلیت موضوع، بعث و خطاب- بخاطر وجود شرط الواجب در مانحن فیه- فعلی نباشد.

حالا اوّلی که می‌خواهد نماز بخواند، می‌گوید «کَبِّر»، در این حالت امر به تشهد بالفعل نیست؛ وقتی می خواهی نماز ظهر را شروع کنی فعلاً تکبیر بگو. نه این که امر به صلاه ظهر بگوید تشهد را الان بخواند خوب است بلکه امر به تشهد بالفعل نیست و به تدریج بالفعل می‌شود. همینگونه سایر شرایط هم تدریجی هستند.

---

[1] ال شكّ أنّ الواجب المشروط بعد حصول شرطه يكون وجوبه فعليّاً شأنَ الواجب المطلق، فيتوجّه التكليف فعلاً إلى المكلّف(اصول الفقه، ج ۱، ص ۸۸)

الأ يكون الدليلان متزاحمين فإن للتعارض قواعد غير قواعد التزاحم على ما يأتي و إن كان المتعارضان يشتركان مع المتزاحمين في جهة واحدة و هي امتناع اجتماع الحكمين في التحقيق في مورد‌هما و لكن الفرق في جهة الامتناع فإنه في التعارض من جهة التشريع فيتكاذب الدليلان و في التزاحم من جهة الامتثال فلا يتكاذبان و لا بد من إفراد بحث مستقل في بيان الفرق كما سيأتي(أصول الفقه (طبع اسماعيليان) ؛ ج ۲ ؛ ص۲۱۲-۲۱۳)

[2] في الحقيقة أن هذا التخيير أنما يحكم به العقل و المراد به العقل العملي بيان ذلك أنه بعد فرض عدم إمكان الجمع في الامتثال بين الحكمين المتزاحمين و عدم جواز تركهما معا و لا مرجح لأحدهما على الآخر حسب الفرض و يستحيل الترجيح بلا مرجح فلا مناص من أن يترك الأمر إلى اختيار المكلف نفسه إذ يستحيل بقاء التكليف الفعلي في كل من‌هما و لا موجب لسقوط التكليف في‌هما معا و هذا الحكم العقلي مما تطابقت عليه آراء العقلاء و لا شك في أن الاضطرار ترتفع به فعلية التكليف لأن الله تعالى لا يكلف نفسا إلا وسعها و قد ورد في (الحديث النبوي المشهور الصحيح: رفع عن أمتي ما اضطروا إليه). غير أن الشارع المقدس حرصا على بعض العبادات لا سيما الصلاة التي لا تترك بحال أمر عباده بالاستعاضة عما اضطروا إلى تركه بالإتيان ببدل عنه فأمر مثلا بالتيمم بدلا عن الوضوء أو الغسل و قد جاء (في الحديث: يكفيك عشر سنين) و أمر بالمسح على الجبيرة بدلا عن غسل بشرة العضو في الوضوء و الغسل و أمر بالصلاة من جلوس بدلا عن الصلاة من قيام و هكذا فيما لا يحصى من الأوامر الواردة في حال اضطرار المكلف و عجزه عن امتثال الأمر الأولي الاختياري أو في حال الحرج في امتثاله(أصول الفقه (طبع اسماعيليان)، ج1، ص: ۲۴۶-۲۴۷)